

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم شیخ در بحث بیع مصحف ابتدائاً روایت آوردند.

عرض کردم دیروز که یک نکته‌ای را هم گاهی اوقات فراموش می‌کنیم. حالا راجع به روایات سهل بن سعد نشد مراجعه بکنیم، یک مراجعه مختصری کردم چیزی فعلاً ندیدم. انشاء الله باید بعد دیده بشود که آیا معین بوده یا نبوده؟

اما در ذهنم از سابق بوده است. این روایت به اصطلاح عوالی را هم سریع خواندم، معلوم شد آن صورت ۵۶:۰۰ نخوانده بودم.

به هر حال با قطع نظر از او در روایاتی که ما داریم عرض کردیم بهترین روایات ما در بیع مصحف این البته اینجا تأثیر ندارد، می‌خواهم این را بگویم برای آشنایی شما با مطالب، مهمترین روایتش همان روایت سماعة بن مهران بود انصافاً. انصافاً روایت ایشان اساس باب بود که می‌فرمود به اینکه نگو مصحف یا کلام الله، بگو که ورق و آهن و اینها را می‌خرم.

ممکن است این گفته بشود مادام که می‌بینیم در این مسئله‌ای که خب نسبتاً مهم هم بوده، روایت منحصر است به طریق واقفیه، بنا بر اینکه سماعة بن مهران واقفی است، لذا شاید این مشکل دارد. یعنی این به اصطلاح مشخصه مذهب واقفیه بوده، چون الان روایت مهمش از طریق واقفی، البته عرض کردم کرارا و مرارا به نظر ما مرحوم سماعة بن مهران، واقفی نیست، ایشان اثنی عشری است، شواهد واضح است که ایشان عرض کردیم اول مرحوم شیخ صدوق، بعد هم شیخ طوسی نسبت به وقف به ایشان دادند درست نیست. بله آنچه که خود من شخصا به این نتیجه رسیدم روایات سماعة در خط واقفه زیاد نقل شده، یعنی واقفی‌ها مخصوصاً دو نفر، یکی عثمان بن عیسی، یکی هم زرعة بن محمد حضرمی، زیاد از سماعة نقل کردند، مثلاً اینها فرض کنید از زراره نقل نکردند.

لذا اگر بگوییم سماعة واقفی نیست لکن میراثش در واقفی‌ها مشهور است. این درست است، میراث علمی‌اش، اما داریم از غیر واقفی‌ها هم روایاتش رسیده باشد، اما مقدار زیاد روایت ایشان، معظم روایت ایشان طریق واقفیه رسیده است. اگر بناست کسی خدشه بکند در روایت، عرض کردم سابقاً کرارا این نسخ خدشه‌ها را مثل صاحب مدارک کرده. ایشان قبول نمی‌کند چون می‌گوید موثق است و ایشان واقفی است قبول نمی‌کند. ما که این راه ما، خب اصحاب هم گفتند چون موثق هست ثقة هست یا آقای خویی می‌فرمایند حجیت خبر

ثقه قبول فرمودند. این که ما الان مطرح می کنیم نکته دیگری است. غیر از آن ضعف غیر از آن جهت واقعی بودن به لحاظ مبنای رجالی، نه واقعی بودن به لحاظ شدوذ و عدم شدوذ مصادرشان. این نکته. یعنی به لحاظ نکته فهرستی که ما می خواهیم بگوییم.

بگوییم اگر یک مطلبی در چون معارض هم که داشت، مطلبی در حدیث واقفیه آمد و تقریباً حدیث صحیح یا تحقیقا منحصر به آن بود، این کمی منشأ توقف بشود. البته مشکل است باید اثبات بشود.

در مانحن فیه فقط عرض کردم نکته را می گویم، چون عده زیادی از قدماء و متأخرین به این مبنا قائل شدند به حرمت بیع مصحف، لذا نمی شود گفت اینجا واقعی بودن یا انفراد موثر است.

و ربما يتوهم هنا ما يصرف هذه الاخبار عن ظواهرها؛ که عمده اش هم خبر سماعه است. ظواهرها که در حرمت است، صرفش بکنیم برش گردانیم به کراهت. مثل روایت ابی بصیر سألت ابا عبدالله عن بيع المصاحف فقال خواندیم این روایت ابی بصیر عرض کردیم این یک روایتی است دو تا روایت است که نشان می دهد سر اینکه در صدر اول مصاحف خرید و فروش نمی شده چه بوده. و توضیحاتش هم تا آنجایی که من مراجعه کردم، مراجعه من کامل نبود، تا آنجایی که من مراجعه کردم بعضی از کتب علوم القرآن فعلا چنین چیزی را ندیدم. البته دارد در کتب علوم قرآن که در ابتدا اینها به صورت صحف بوده، بعد مصحف شده است. اینها ابتداءً یعنی...

اینکه صحف بوده ظاهر این طور است. مثلاً یک کسی پنج تا آیه را سوره را نوشته گذاشته آنجا. یک کسی دو تا، یک کسی یکی، ظاهراً می گویند ابتداءً صحف، عرض کردم الان در ذهنم در نیست، یکی از قرآن های قرن اولی که اخیراً احیایش کردند بررسی کردند، شاید همین توینگن باشد مال آلمان، آن هم این صورت را دارد، سوره هایش درست است، یعنی آیات سور به ترتیب است، اما خود سوره ها ترتیب ندارند. خود سوره ها ترتیب فعلی مصحف ندارند. احتمالاً این هم جزو همان صحف بوده است، احتمالاً. این مطلب امام اگر راست باشد خیلی نکته جالبی است که قرآن در زمان پیغمبر (ص) جمع آوری شده. آن که شما دیدید که ترتیب سور ندارد این به خاطر اینکه دست مسلمان ها این طور شده، و الا صحیحش این است که این در واقع خود سور ترتیب داشتند، این خیلی روایت لطیفی است اگر سندش که خوب است، می گویم شواهد تاریخی من همیشه عرض کردم به دوستان که ما در یک حدیث اول شواهد تاریخی و عقلایی را نگاه می کنیم. اگر کافی بود، و الا بعد شواهد دینی، آنچه که در دنیای اسلام مطرح است، و بعد شواهد مذهبی، آنچه که در شیعه مطرح است.

این روایت الان شواهد تاریخی واضحی ندارد. شواهد دینی هم که در کلمات عامه این مطلب را، این اجمالا هست که قرآن در اول صحف بوده، حتی نوشتند در مثل اتقان سیوطی دیدم که آنچه که عمر پیش دخترش حفصه گذاشته بود، صحف بود. بعد در زمان عثمان اینها را به حساب سوره‌ها را تنظیم کردند شد مصحف. اینها فرق می‌گذارند بین صحف و بین مصحف. این فرقی نکته‌اش این بوده است. در یک روایت دیگر هم هست. روایت روح بن عبد الرحیم و دارد که ثم انهم اشترو بعد ذلک، یعنی هر کسی برای خودش یک قرآنی نوشت، یا یک کسی را اجیر کرد برایش نوشتند، خرید و فروش قرآن شد. عرض کردم در میان صحابه در کتب اهل سنت، به کم صحابی به سند روشن نسبت داده شده خرید و فروش قرآن. در روایات ما هم نیامده، الان آنچه که داریم در کتاب اسماعیلی‌ها آمده است. در دعائم آمده که علی بن ابیطالب (ع) رخص فی بیع القرآن، مصحف. دیگر حالا راجع به اینکه مصادر این کتاب از کجاست سابقا صحبت‌هایی کردیم. ما فعلا از میان صحابه، سنی‌ها هم نسبت ندادند. اصلا سنی‌ها هم این مطلب را به امیر المومنین (ع) نسبت ندادند. حالا چطور هم شده، ما هم نداریم، اما از اینکه دعائم نقل کرده احتمالا از ما باشد، احتمالا از ما بوده اما اصحاب ما حذف کردند.

فانها وجه استدلال به این روایات، تدل علی جواز الشراء من جهة حکایته عن المسلمین بقولهم ثم انهم اشترو بعد ذلک؛ البته خب این استدلال صاحب جواهر انصافا مشکل است دیگر. چون ائمه وقتی فعل مسلمین نقل کردند این معلوم نیست که شاید خواستند تقیه بکنند. و قوله اشتریه احب الیه، عرض کردم من این عنوانی که فرق بین بیع و شراء باشد، در عده‌ای از روایات اهل عامه هم آمده است. خواندیم و مفصل خواندیم. هنوز هم تا هنوز هر چه فکر می‌کنیم وجه تفرقه‌اش را نفهمیدم، چرا آنها، هم از صحابه نقل شده هم از تابعین که شراء بهتر از بیع است. نمی‌فهمیم چرا؟

و نفی البأس عن استئجار لکتابه، البته این هم هست. البته عرض کردم ما یک قواعد عامه داریم، حالا غیر از این روایت. قاعده عامه حرمت عمل مومن، حرمت مال مومن، اینها قواعد عامه است که اینها اقتضاء می‌کند که ما حکم به جواز اینها نکنیم.

و کما فی اخبار اخر غیرها فیجوز تملک الکتاب بالاجره، حالا این مطلب که خود کتابت و خط ملک می‌شود. فیجوز وقوع جزء من الثمن بازائها، به ازاء کتابت، عند بیع المجموع المركب منها و من القرطاس و غیرهما. یعنی ورق هست، فرض کنید غلاف جلد کتاب هست، فرض کنید مثلا طلاکاری شده، نقاشی شده، نقاشی هست، خود خط هست، مجموعه این کتاب اینهاست.

س: نمی‌شود از مذاق شارع استفاده کرد می‌خواهد رواج پیدا کند، شراء باشد اما بیع نباشد

ج: اشکال ندارد، ببینید اولاً رواج این یعنی مذاق شارع مشکل است، ضابطه ندارد، نمی توانیم یک چیز روشنی بگوئیم. ثانیاً فرمودید ممکن است، امکان کافی نیست.

لكن الانصاف عن لا دلالة فيها، ایشان می فرماید که این روایات دلالت بر جواز شراء خط مصحف ندارد. و انما تدل على ان تحصيل المصحف في الصدر الاول كان بمباشرة كتابته، ثم قصرت الهمم، خب بعد دیگر حال نکردند. و حصل المصاحف باموالهم شرائاً و استئجاراً، این مطلب را که شیخ انصاری فرمود با اینکه مراجعه نفرمودند انصافاً اجمالاً درست است دیگر.

چرا؟ چون گفتیم فتوای صحابه و تابعین مشهورشان جایز نیست. بعد از تابعین هم مشهورشان جایز است. خیلی عجیب است. معلوم می شود که یک نکته ای پیدا شده است. این که ایشان فرمود بد نیست اجمالاً، روایت هم دارد، ولا دلالة فيها على كيفية الشراء و ان الشراء و المعاوضة، از نظر فنی این جمع مرحوم شیخ مشکل ندارد؛ یعنی شیخ می گوید انهم اشترو بعد ذلك، بله مسلمان ها خرید و فروش کردند. نگفته چه جوری. یک روایت آمده که این خرید و فروش به لحاظ ورق باشد، به لحاظ خود خط نباشد. خب این که مشکل ندارد، دو تا روایت با همدیگر تعارض ندارند. انهم اشترو بعد ذلك با آن روایتی که می گوید اشتري منك الحديد و الورق و القرطاس مشکل ندارد. شیخ این جور جمع می کند. جمع بدی هم نیست.

یعنی در یک روایت حکایت فعل است، مسلمان ها خرید و فروش مصحف کردند. در روایت دیگر کیفیت این فعل است. اگر خرید و فروش می کنید بگوئید آقا من ورق را می خرم. این چه تنافی با همدیگر دارد؟ این طور نیست که تنافی پیدا بکنند ما مجبور بشویم حمل بر کراهت بکنیم. آخر تنافی باید پیدا بشود تا حمل بر کراهت.

این دو تا با هم می سازند. و راست هم هست به نظر من انصافاً. ولا دلالة فيها على كيفية الشراء و ان الشراء و المعاوضة لابد ان لا يقع الا ما ادل الخط الى آخره... و في بعض الروايات، این در باب خرید و فروش.

و اما در باب کتابت دلالة که خواندیم روایت را. عرض کردیم اگر مجموعه را بخواهیم نگاه بکنیم کارهای دیگر هم هست که امام می فرماید که انجام بدهد پول بگیرد شرط نکند، معین نکند. ثم يطعیه ما، مثل روایت عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ام عبد الله بن الحسن، حالا من نمی فهمیم ایشان چطور ام عبد الله بن حسن را آورده؟ توی روایات که عبد الله بن حارث است، و این را توضیح دادیم.

ج: بنت الحسن؟ شاید، این هم شاید باشد. اما بنت الحارث معروف است.

س: ۱۲:۳۷

ج: بنت الحسن حارث معروف است. و عرض کردیم خود ام عبدالله بنت عبدالله بن حارث این به اصطلاح اما بنت آن هم نیست،
زوجه عبدالله بن حارث است. ام عبدالله زوجه عبدالله بن حارث است.

عرض کردیم این ام عبدالله از نوادگان دختری نوادگان حضرت زینب (س) است. چون در روایت دیگر هم دارد و کانت من ولد الجعفر،
علی ای حال اجمالا واضح است که یک خاندان شخصیتی بوده برای خودش. و خیلی بعید می دانیم که امام صادق (ع) بخواهند فعل او
را نقل بکنند برای بیان حکم شرعی. خیلی ما هم بخواهیم نقل بکنیم سختمان است، چه برسد به امام (ع). اراد ان تکتب مصحفا، خواندیم،
شاید امام (ع) می خواهند تأیید بفرمایند که این مثلا کار خوب این است و الا مراد امام (ع) نباشد.

آن وقت از یک طرف هم مما يدل على الاجواز رواية عنبة الوراق که این خب سندا مشکل داشت. فانی رجل ابیع المصاحف فان
نهيتني لم ابعها، بله، و هی و ان كان ظاهرة في الجواز الا ان ظهورها من حيث السكوت، چون وضع روشنی هم ندارد، و ظاهراروی خاطر
این که من زحمت کشیدم، کار کردم، خود ورق را گرفتم، به ازای آنهاست، فلا تعارض ما تقدم من الاخبار المتضمنه للبيان، و كيف كان
فالاظهر في الاخبار متقدم من الاساطين المتقديم عليه، حرف بدی نیست حرف ایشان.

البته عرض کردم چون در خارج این مطلب بوده، یک، آن روایت هم چند تایی بر جواز بود، و وضع عمومی جامعه اسلامی هم ظاهر ابر
جواز بود، این راهی را که در روایت آمده که اشتری منك الوراق، اگر مثلا فتوا نباشد حداقل احتیاط وجوبی است، حالا شیخ که فتوا دادند.
لكن حداقلش احتیاط وجوبی است.

این راجع به مطالبی که مرحوم شیخ فرمودند.

س: ۱۴:۴۶

ج: بله خیلی احتیاطش قوی

س: نه ورق و چه و اینها هم باشد

ج: نه احتیاطش این است که خود خط را نفروشد اما ورق و آهن و اینهاش اشکال ندارد.

س: فقط در مورد قرآن

ج: بله در مورد، حالا بعد هم توضیحات بعدیش بعدا

این تا اینجا این به قول امروزی ها قسمت اول کلام مرحوم شیخ انصاری قدس سره.

یک مقدار هم مرحوم استاد سعی کردند با ایشان مناقشه کردند. خب طبعاً مناقشات ایشان یک مقداری حاوی مناقشات بقیه است، حالا اگر بخواهیم همه را بخوانیم مرحوم ایروانی و دیگران، طول می کشد. به همین مناقشات مرحوم استاد اکتفا می کنیم و با همین دیگر مطلب را ختم می کنیم.

ایشان فرمودند ذهب المشهور من اکابر اصحاب الی حرمة البیع، و ذهب جمع الاخر کصاحب الجواهر و غیره الی الجواز. بعد ایشان فرمودند بالمصحف، مراد مصحف اوراق مشتمله بر خطوط است. دون الخط فقط کمختاره المصنف تبعاً للدروس، فان الخط بما هو خط غیر قابل للبیع، قابل بیع نیست، لکونه عرض محضاً تابعاً للمعروضه، این ارزش یعنی قابل بیع نیست. فلا یمکن انفکاکه عنه حتی یحس فیہ بانه یقابل بالثمن ام لا، البته به تفکیک که معقول است، حالا فرض کنید مثلاً خطی را بگیرد، بعد به وسیله این دستگاهها منتقلش بکند، به نحوی که خود خط منتقل بشود، قابل تصویر است. و علی تقدیر کونه من قبیل الجواهر کالخطوط المخطوطة بالهبر و نحوه، فرق نمی کند کتابها هم همین طور، فانه لا یقبل النقل و الانتقال. و کیف کان فلا وجه للبأس عن جواز بیع الخط الخالی عن الاوراق و عدم جوازه. متعارف نیست اما امکان دارد بحثش. این که ایشان فرمودند لا مجال، نه امکان دارد.

و این که ایشان فرمودند حالا من ابتدائاً توضیحش را عرض بکنم. تقریباً سعی می کنند مطلب را حسب قواعد درست بکنند وارد بحث بشوند. مثلاً حسب قواعد خود خط ملک نیست، چه عرض باشد چه جور باشد. اما من که الان نفهمیدم بحث در بیع مصحف مال خط نیست که، به عکس است، ظاهراً بیشتر همان کتاب و اینها محل کلام است.

نعم شأن الخطوط بنسبة الی الاوراق شأن الصور النوعیه العرفیه التی یلزم من انتفاعها انتفاع المبیع رأساً، خب صور نوعیه ممکن است شیء واقعیتش یکی باشد، که انتفاع آن صورت اصلاً عوضش بشود. مثل سگ بلا نسبت که می افتد در نمکزار و تبدیل به نمک می شود. آن صورت کلیه اش تبدیل می شود به صورت، یعنی صورت حیوانی اش تبدیل به یک صورتی معدنی شد، نمک شد. در اینجا لذا آن حکم هم ندارد، حکم کلاً عوض می شود.

س: خود ۱۷:۳۹ هو هو مالیت دارد یا ندارد؟

ج: خب دارد چرا ندارد

س: خب مالیت داشته باشد قابل ملک هم هست دیگر

ج: بله چرا

و اما حسن الخط، چون ایشان فرمودند يعطی ما هم حالا بعد توضیحش می دهیم.

و جوده فذلک من قبیل الاوصاف الکمالیه، خب اشکال ندارد اوصاف کمالیه هم تاثیر در قیمت دارد، فتوجب زیاده فی الثمن ولا يلزم من انتفاعها انتفاع المبیع، لازم نیست که اگر اوصاف کمالیه از بین رفتند، دیگر مبیع هم از بین برود، لکی یترب علیه بطلان البیع؛ حالا من فعلا عبارت ایشان را می خوانم، بعد یک توضیحی خارجی مثل بحث اصول امروز، یک توضیحی خارجی می دهیم، با توضیح خارجی ما انشاء الله بعد عبارت ایشان هم روشن بشود.

بل یثبت الخيار للمشروط له، الا اذا كان الخط بمرتبة من الجوده صار مباعنا لسائر الخطوط فی نظر العرف کخط میر، خط میر، میر عماد المعروف، البته ایشان میر نوشته المعروف، و حینئذ فتكون صفة الحسن ایضا من الصور النوعیه العرفیه، با این جور که این خط باشد آن نباشد، این جور نمی شود کار را درست کرد.

و يلزم من انتفاعها انتفاع المبیع فی حکم بطلان البیع، یعنی اگر یک لوحه ای به شما دادند، گفتند این خط میر عماد است، خط میر است، بعد معلوم شد خطش نیست، می گوید اصلا این مبیع عوض شده ایشان. آن یک چیزی بود این یک چیزی است. از قبیل صور نوعیه هم نیست. و نظیر ذلک ما اذا باع فراشا، مراد از فراش در اینجا فرش است. علی انهم منسوج بنسج قاشان، کاشان، چون سابقا فرض کاشان خیلی معروف بود. فبان انهم منسوج بنسج اخر فان الاول لجوده یؤد فی نظر العرف مباینا لثانی، اگر حالا فرض کاشان نیامد و فرش دیگری درآمد، در نظر عرف دیگری حساب می شود، چیز دیگری حساب می شود. فیبطل البیع لانما جراء علیه العقد، ما قصد لم یقع و ما وقع لم یقصد، ما جراء علیه العقد، همان فرش کاشان بود، این هم که واقع شده فرض کنید مثلا فرش یک جای دیگری است. و ما وقع هو واقع غیر ما جراء. و علی الجملة متعلق البحث فی بیع المصحف اما الاوراق، متعلق البحث حسب ضوابط، ضوابط عامه، او العکس او هما معه و حیث لا سبیل الاول و الثانی یتعین الثالث که هما معن باشد.

.....
ثم ان الروایات الواردة فی بیع المصحف علی طائفتین. یک کسی که یک طائفه ای که حرمت بیعه ای الاوراق المقید بالخطوط، و تدل هذه الطائفة علی جواز بیع غلافه و حدیدته و حلّیته، الثانیه ما دل علی جواز بیعه فتقع المعارضة بینهما؛ اینجا نکته فنی است که ایشان تعارض بین این دو تا را به اصطلاح بررسی کردند.

خب چند تا مطلب را من اینجا توضیح بدهم، چون کرارا گفتم دیگر احتیاج به توضیح ندارد. این مطالبی را که ایشان در آن دوره مکاسب فرمودند، هنوز خودشان تحقیق رجالی نکرده بودند. افکار دیگر و هنوز این نحوه بحثی که الان دارند، مطرح نبوده است.

مثلاً ایشان طائفه ثانیه بله، طائفه ثانیه که دارند، اشریه احب، این یکی را گفتند صحیح است. خب این هم که صحیح است اشریه دارد. دو تای دیگر را گفتند ضعیف است. و آن احادیث دیگری که دارد بر حرمت، آنها را هم همه را گفتند ضعیف است. لذا اگر اینجور باشد ایشان الان اواخر اینجوری بودند، این راهی را که ما در خدمت ایشان بودیم، این راهی را که اینجا رفتند، ایشان می فرمودند مجموعه روایاتی که در جواز بیعش توش صحیح است، مجموعه روایاتی که توش حرمت بیع است ضعیف است، قابل اعتماد نیستند، لذا طبیعتاً واضح است دیگر، این بحث ها را هم نمی خواهند بکنند. طبیعتاً واضح است که همان روایت مجوزه را قبول می کنند. این راجع به نحوه کاری که ایشان داشتند.

س: یعنی تنقیحشان پخته تر از مصباح است؟

ج: طبعاً بعد فرق کرده است. تنقیح هم باز در وسط است. این کتاب های آخر مستند این آراء اخیر ایشان است در رجال و غیر رجال اینها معیار است.

مثلاً حدیث اول را در حاشیه آوردند مجهولة لعبد الرحمن، راست است، بعد حدیث بعدی ضعیفة لعثمان بن عیسی، بعدها ایشان روایت عثمان را قبول می کنند به عنوان موثق. من هی می خواهم فقط رمزی بخوانم که معلوم بشود که ایشان چقدر برگشتند.

حدیث بعدی ضعیفة لقاسم بن سلیمان و جراح، به نظر من این دو تا را از راه کامل الزیارات یا علی بن ابراهیم توثیق کرده باشد. در ذهنم الان این جور است اجمالاً.

ضعیفة به ابی حمزه بطائنی و چرا، آن هم درست است. این برگشتند.

حدیث بعدی عنبة الوراق، فرموده مجهولة بعنبة، از این هم برگشتند.

.....
حدیث بعدی روایت روح بن عبدالرحیم، نوشتند ضعیفه بغالب بن عثمان. غالب بن عثمان را نجاشی توثیق کرده الا اینکه شیخ گفته واقعی، ایشان روی آن مبنا اینجا نوشتند ضعیف، و الا قبول می کردند، و آخر قبول می کردند. ایشان روایات غالب بن عثمان را قبول دارند. نهایت موثق می دانند به خاطر هم واقعه بودن خودش، هم فتحی بودن ابن فضال پدر.

روایت ابی بصیر هم دارد صحیحه، این هم درست است مبنایشان از این یکی برنگشتند.

این راجع به شرح ارزیابی ایشان برای احادیث و کیفیت تغییر مبنای ایشان. و قد جمع المصنف بینهما بان الطائفة المجوزه و ان کانت ولکنهم، بله اینها را خواندیم، مصنف مراد شیخ انصاری است، خواندیم.

و احتمال فی الجواهر حمل الاخبار المجوزه علی ارادة شراء الورق قبل ان یکتبها علی ان یکتبها، فیکون العقد فی الحقیقه متضمن لمورد البیع و مورد الاجاره، یعنی در حقیقت مصحف را از او نخریده، ورق خریده پیشش گذاشته گفته بنویس، به این معنا از او خریده است. بقرینه قوله و ما عملته یدک بکذا و کذا. ضرورة عدم صلاحية العمل مورد للبیع، فلا بد من تنزیه علی الاجاره، این هم خلاصه کلام جواهر.

بعد ایشان می فرمایند و عرض علی الوجهین ان کلا من النفی والاثبات فی الروایت وارده فی بیع انما ورد علی مورد واحد، چون عرض کردیم مرحوم شیخ فرمود آن روایت مجوزه با مانعه دو مورد هستند، یکی نیستند. ایشان می گوید نه یک مورد است.

و علیه فلا ترتفع المعارض من الطائفتین بشیء من الوجهین، چرا، با کراهت برداشته می شود اما فهم کراهت ۲۴:۴۲

اما با کلام شیخ مشکل ندارد. لانهما من الجمع التبرعی. حالا تبرعی اش نیست اینجا انصافا عرف می فهمد. و یرد علی خصوص، بعد عبارت جواهر را خود آقایان مراجعه کنند، ردی که ایشان، چون نمی خواهم حالا تمام روایت را بخوانم، عمده اش آن کیفیت برخوردی که ایشان دارند.

و التحقیق ان تحمل الطائفة، البته تا اینجا روشن شد که ایشان متأسفانه تفکیک بحث نکردند. اول سعی کردند حسب قاعده صحبت کنند، آیا اصلا قسمتی از مال به ازای خط واقع می شود یا نمی شود؟ دوم سعی کردند روی روایت صحبت بکنند. که ما روایتی که داریم روایات مجوزه و مانعه دارد چه کار بکنیم؟

و التحقيق ان تحمل الطائفة المانعه من الروايات على الكراهه، بدعوى ان الغاية القسوى من النحو عن بيع المصحف انما هو تأدب و الاحترام لكلام الله عزوجل. اصل اين مطلب انصافش ببينيد دقت كنيد، تا يك حدی درست است. روایات را تصریح نکرده لکن می شود استظهار کرد که یک نوع تأدب است. احترام کلام الله. می شود راست است، این مطلب درست است.

این مطلب اول.

مطلب دوم جایی که یک مطلب اخلاقی باشد عادتاً روینا هم اخلاقی است. که وقتی بیاید در فقه می شود کراهت. یک جنبه مثلاً اخلاقی است که این جنبه اخلاقی اگر بخواهد بیاید در فقه تبدیل به کراهت می شود. قاعداً این طور است دیگر. مثلاً فرض کنید فلان کار مثلاً خوردن فلان غذا کذا آقایان می گویند کراهت دارد، از جنبه های اخلاقی بهداشتی طبی، حملش بر کراهت می کنند. این مطلب ایشان هم اجمالاً درست است. یعنی اگر زیر بنا اخلاقی باشد، عادتاً حکم مستفاد کراهت است دیگر. عادتاً این طور است. لکن اگر روایت آمد و معتبر بود و عمل هم کردند، خب باید از این عادت دست برداریم.

پس معلوم شد مناقشه با آقای خویی کجاست؟

یک اینکه ایشان از روایات استظهار تأدب می کنند. عرض کردم صریح نیست لکن ما هم می فهمیم کلام الله انه کتاب الله، انصافاً استظهار تأدب می شود.

دو: استظهار تأدب مناسب است با کراهت. این مطلب هم درست است. این مطلب خودش کلی اش درست است. اما در ما نحن فیه علی خلاف قاعده شده است. با اینکه یک مطلب تأدبی است و استحسانی است و یک مطلب حسنی است، و از باب تأدب با کلام الله است، در روایت تصریح به حرمت شده، فتوا هم بر همین است. پس اینجایش را قبول نمی کنیم.

اگر جایی تأدب بود، لازمه اش این است که کراهت باشد. قبول. وقتی روایت آمد تسلیم روایت هستیم دیگر. آن مقتضای قاعده است. مقتضای قاعده این است که حکمی که بار می شود بر جهات اخلاقی، حکم کراهتی است، حکم استحبابی است. این قاعده اش همین طور است، راست است، مطلب ایشان هم درست است.

اما وقتی روایت داریم چه کار بکنیم؟ روایت بگویند انما اشتری من، تصریح می کند، من فقط ورق را می خرم، کاغذ را می خرم، آهنش را می خرم، با تصریحش نمی شود کاری کرد.

س: با توجه به روایات مجوزه چطور است؟

ج: روایات مجوزه از جهت حکایت فعل مسلمین است. خب راست می گوید مرحوم شیخ. ثم انهم اشتروا بعد ذلک، این حکایت فعل مسلمین است.

امام صادق (ع) می فرمایند این فعل مسلمین درست، اما این فعل باید اینجوری باشد، بگوید ورق را بخر، کتاب را نگو، خط را نگو، خب این چه مشکلی دارد؟

س: آقای خویی با روایات مجوزه می گوید حمل بر کراهت می کنیم

ج: می گویم روایات مجوزه اش این است دیگر. بعد آخرش دارد که اشتری احب الی من ان ابیعه، بعد می گوید ثم انهم اشتروا بعد ذلک. این اشتری احب الی هم چون می گویم این روشن نیست نکته فنی اش چیست. و التحقیق ان تحمل الطائفة مانعه من الروایات من جهة التأدب و الاحترام كلام الله، فانه اجل، من ان يجعل لمورد للبيع كسائر الكتب و الامتعه، و ارفع من ان يقابل بثمان البخس دراهم معدوده اذ الدنيا و ما فيها، دیگر خب، و من هنا تعارف من قديم الايام، ایشان تعبیر به قدیم الايام، من زمانش را نمی دانم از کی رسم شده، این هست ما الان داریم، مگر به استصحاب قهقهه رای بگوئیم مثلاً هزار سال قبل هم بوده. الان رسم است بازار که می روند می گویند هدیه این قرآن چند است. راست است این درست است. شیخ انصاری هم نوشته است. اما قدیم الايام در روایت شیخ انصاری نیست.

س: تغییر لفظ فایده ای دارد.

ج: خب نه دیگر، هدیه است دیگر، هدیه این کلام الله.

يعاملون على المصاحف معاملة الهدايا، ۲۹:۳۳ ثمن القرآن بالهدیه، خب باید دیگر آثار هدیه را هم وارد باشد.

ويدل على في رواية اشتری احب الی، و قد ذكرنا

س: لفظ که مشکل دارد، این که بگوید هدیه بگیرد

ج: و قد، فان كون الشراء احب عند الامام، البته عرض کردم ایشان احب را به معنای تأدب و اخلاقی گرفتند و استحباب. و من البيع يدل على كراهية البيع و كونه منافيا لعظمة القرآن ولو كان نهى التكليف لم يفرق فيه بين البيع والشراء. این مطلب ایشان هم درست است.

این همان مطلبی است ما از روز اول گفتیم. هنوز هم نمی فهمیم چرا عده ای از صحابه و عده ای از تابعین فرق بین بیع و شراء گذاشتند. مگر به یک واقع خارجی برگردد، و الا به حسب، راست است اشکال ایشان.

این اشتریه احب الی، ممکن است به خاطر، این احب یعنی لازم است نه اینکه حتما مستحب باشد. ولو سلمنا دلالة رواية المانعه على الحرمة ولكنها ظاهرة في الحرمة التكليفية فلا دلالة فيها على الحرمة الوضعية.

س: اینجا دلالت ندارد که این امر معامله کردن و اینها امر مفروغ عنه بگیرد؟

ج: قبول کردیم مفروغ عنه، امام صادق (ع) می فرمایند این جوری معامله نکنید. این مفروغ عنه اش این است با احترام قرآن

س: نه مفروغ عنه پس اصل معامله اش مشکلی ندارد

ج: مشکل ندارد اما به این ترتیب. اعنی فساد البیع و عدم نفوذه لعدم الملازمة بينهما.

بله، بعد ایشان می فرماید که یضاف الی ما جمیع ما ذکرنا ان الطائفة المانعه كلها ضعيفة السند، و غیر منجبرة بالشیء، ضعيف السند روی مبانی ایشان عرض کردم بعضی هایش نه. و اما آن عثمان بن عیسی ایشان فرمودند نه، خود ایشان بعدا برگشتند.

و غیر منجبرة بالشیء، این را دیگر اصلا شوخی فرمودند؛ چون شیخ انصاری از زمان شیخ صاحب نهاییه شیخ طوسی داد تا جامع المقاصد. خب این برای انجبار که خوب است، مشکل ندارد.

لا يقال ان ما دل على جواز البيع الورق ايضا معارض بما دل على عدم جوازيه. این که درش ورق، كرواية السماع المتقدمه في الحاشية المصرح بحرمة بيع الورق الذي فيه القرآن فانه يرض عليه مضافا الى ضعف السند. عرض کردم من اینها را مقداری می خوانم برای اینکه آشنا بشوید با کار خود آقای خویی. ایشان ضعف سند را قبول نفرمودند. انها صريحة في منع عن بيع الورق الذي فيه القرآن، این جواب ایشان درست است. ثم اذا قلنا بحرمة بيع المصحف، از مباحثی که ایشان آوردند اگر ما حرمت را هم قائل می شدیم، معنایش نیست لا اشعار فيها بان القرآن لا يملك و انه لا يقبل النقل و الانتقال مطلقا، و عليه فمقتضى القاعده انه كسائر الاموال يجري عليه حكمها من انحاء النقل و الانتقال حتى الهبة المعوضة، البته شاید از بعضی هایش در می آمد که بیع نیست، ملك نیست.

لقوع العوض في مقابل هبه من دون المصحف الا البيع فقط. و يدل على ما ذكرنا، سيرة القطعيه على معامله المصحف معامله بقية الاموال، و تدل على ذلك ايضا الروايات داله على ان المصحف من الحبوه، ينتقل للولد الاكبر. عرض کردم این بحث را خواندیم، روایتش

.....
را اشاره کردیم، بعضی از روایاتش را پهلوی هم می‌گذاریم در می‌آوریم که مصحف ملک نیست، بعضی هایش جزو متاع البیت نیست. تقدم الكلام.

بعد مرحوم آقای ایروانی فرموده مورد الاخبار المانعه هو البيع و يمكن جعل این بیع را کنایه عن مطلق النواقل الاختیاره، اختصاص به بیع ندارد. هبه و اینها هم همین طور است.

بل اشاره الی قدم قبوله للنقل ولو باسباب غیر اختیاری کالارث، عرض کردم ارث را عده‌ای بعضی از اهل سنت گفته‌اند، در روایات ما پیدا نکردیم، من پیدا نکردم، اشعار مایی از مجموعه بعضی روایات در می‌آید والا در خصوص ارث روایتی باشد که مصحف موروث نیست، نیست.

بعد علی القول بحرمة بيع المصحف او بکراهته فلا يجب، چون این بحث بعدی است می‌گذارم برای بعد. عرض کنم خدمتان که آنچه که مرحوم استاد در اینجا سعی کردند ابتدائاً با حسب قواعد به اصطلاح خودشان جور بکنند، این بحثی بوده که آیا خود خط جزو چه قسمتی از مصحف است؟ من عرض کردم سابقاً دیگر تکرار نمی‌کنیم. این بحث انشاء الله در بحث بیع خواهد آمد، آنجا تفصیلش خواهد آمد.

ما در باب مبيع سه چیز داریم. یکی اجزاء مبيع است؛ یکی اوصافش است؛ یکی شروطش است. اینها بحث‌های قاعده‌ای است؛ یعنی این بحث‌های قاعده‌ای را شما الان اروپا هم بروید انجام می‌دهند، در آمریکا و هر جای دنیا که بروید این بحث مطرح است. در بحث بیع اقسام معاملات، این بحث مطرح است. مثلاً شما یک خانه‌ای فروختید که ده تا اتاق دارد، دو تا حال دارد، بعد که نگاه کردیم دیدیم هشت تا اتاق دارد، یعنی آن اجزاء مبيع کمتر شد، این را می‌گویند اجزاء مثل اتاق و اینها.

یکی هم اوصاف است مثلاً خانه‌ای را فروختید به عنوان اینکه رنگ زده هست، نگاه کردیم رنگ زده نیست. این بحث اوصاف است. یک بحث دیگر هم بحث شروط است. یک خانه‌ای را فروختید به یک میلیون تومان، به شرط اینکه ایشان برای شما یک کتاب بنویسد، حالا کتاب ننوشت، تخلف شرط شد. نوشتن آن کتاب در نظر عرف دویست هزار تومان قیمتش است. آيا شما دویست هزار تومان را از آن یک میلیون تومان کم می‌کنید؟

این بحث بسیار لطیفی است، و آیا ثمنی که شما قرار می‌دهید، يتوعض بالنسبة به اجزاء و اوصاف و شروط، این بحث کبروی.

آقای خویی اینجا رفتند روی خط. ایشان اولاً بحث کردند که خط جزو اجزاء است یا جزو اوصاف است؟ این بحث ایشان خب منقح نفرمودند. روشن شد؟ علمی شد انشاء الله برایتان دیگر. گفتم بعد از خارج یک توضیحی می دهم که... پس بحث اول این است که آیا تبعض ثمن به لحاظ این سه قسمت: یکی اجزاء، یکی اوصاف، یکی شروط، که اگر تخلفی شد، مثل همین مثال، خانه ای را فروختید به صد میلیون با ده تا اتاق، بنا شد ده تا اتاق، بعد معلوم شد هشت تا اتاق دارد، دو تا اتاقش نیست، دقت کردید؟ آیا این بیع درست است و لازم است؟ نهایت این است که شما پول دو تا اتاق را بر می گردانید. این را می گویند تبعض ثمن به حسب اجزاء.

دو تبعض ثمن به حسب اوصاف. خانه ای را فروختید که اتاق هایش رنگ زده است، حالا که نگاه کردید رنگ زده نیست. در نظر عرف، مثلاً این خانه را خریدید ده میلیون، در نظر عرف فرق رنگ و بی رنگ مثلاً یک میلیون است. سوال خوب دقت کنید، سوال این است بگوییم این عقد لازم است، این عقد لازم است، نهایت یک وصفی مفقود شده به ازای آن وصف یک میلیون تومان از آن ده میلیون یک میلیون کم می شود. حق ندارد معامله را به هم بزند.

سوال این است، طرف حق دارد معامله بکند، آقا نمی خواهم اصلاً، من گفتم خانه رنگ زده، این رنگ ندارد، می گوید خیلی خب رنگ ندارد، پول رنگ یک میلیون است، این یک میلیون را از ده میلیون کم می کنیم، معامله لازم باشد. سوال این است، آیا این معامله لازم است یا نه؟

س: معیوب است دیگر کالا

ج: نه معیوب نیست. وصفی مفقود است.

س: ماشین را خریدیم به شرط اینکه بدون رنگ باشد و صفش دیگر.

ج: آن عیب است، در اتاق

س: و صفش است دیگر، بدون رنگ

ج: بدون رنگ و با رنگ مثل اینکه مثلاً سفید باشد سیاه در بیاید، یا آجری در بیاید یا قرمز، آن بحث دیگری است.

بینید شما معیوب، اصطلاحاً معیوب را می‌گویند وصف صحت، یعنی اوصاف را در یک طرف می‌گذارند وصف صحت را خارج می‌کنند. وصف صحت یعنی معیوب. اصطلاح علمی اش. یک دفعه خانه معیوب در می‌آید یک بحث است. یک دفعه نه خانه معیوب نیست، گفته خانه رنگ دارد، رنگ ندارد، رنگ نداشتن که معیوب نیست که، تخلف وصف است.

خوب دقت کنید نکته فنی کجاست؟ نکته فنی این است که بگوییم بیع لازم است و این ثمن تقسیم می‌شود روی وصف. خوب دقت کردید؟ یک وصف نبود به ازای آن از پول کم می‌شود. پس بنابراین ایشان می‌آید آن خانه را می‌تواند، حق ندارد برگرداند، حق فسخ ندارد، می‌تواند خانه را نگه بدارد، باید خانه را نگه بدارد، نهایت ما به التفاوت که یک میلیون است بگیرد، پول رنگ زدن.

سومی وصف شروط است، تخلف شروط است. همان طور که عرض کردیم یک خانه‌ای را که قیمتش ده میلیون تومان است، به این شخص فروخت به نه میلیون. گفت مثلاً یک کتابی هست، خطی هست، تو برای من استنساخ بکن، گفت خیلی خب. استنساخ آن کتاب در نظر عرف یک میلیون، فرض این است، گفت این خانه ده میلیون را به شما می‌فروشم نه میلیون که برای من یک جلد کتاب استنساخ بکنی، پول نگفت، یک جلد کتاب استنساخ بکنی، او هم استنساخ نکرد. سوال: آیا این معامله درست است؟ نهایت باید آن یک میلیون را به او بدهد. وقتی استنساخ نکرد آن یک میلیون را پرداخت بکند.

این طرح مسئله این کبرای مسئله. چون وقت هم دارد تمام می‌شود، حالا کبرایش را بگوییم صغرایش فردا.

بحث دوم صغری است. خط در کتاب از کدام یکی است؟ یعنی شما وقتی مصحف را می‌نویسید، خود ورق هست، خود غلاف هست، جلد هست، اگر توش آهن بوده هست، طلاکاری هست، بحث سر این است که این طلاکاری، این خطی که نوشته شده، این جزو اجزاء است، یا جزو اوصاف است، یا جزو شروط است یا هیچ کدام نیست؟

س: ایشان وصف گرفتند

ج: ایشان جزو گرفتند اول. این جزو، خوب روشن شد؟

پس یک بحث کبروی داریم، یک بحث صغروی. اما بحث کبروی عرض کردیم مشهور و معروف بینشان، نسبت به اجزاء تبعاً قبول کردند. نسبت به اجزاء. و لذا هم قائل شدند که اگر به اصطلاح گفت دو تا گوسفند به او فروخت، یکی درآمد مثلاً خوک در آمد، گوسفند نبود، می‌گویند نسبت به گوسفندی که بوده درست است، نسبت به خوک باطل است. پول گوسفند را باید به او بدهد. یا ما یملک و ما لا یملک، این ما یملک و ما لا یملک، یا ما یملک و ما لا یملک، معروف بینشان این است.

و اما در اوصاف معروف و مشهور این است که بر اوصاف تقسیط نمی شود الا وصف الصحه. یعنی اگر خانه ای را خرید به عنوان اینکه رنگ زده است، و رنگ هم یک میلیون، بعد معلوم شده رنگ زده نیست، خوب دقت بفرمایید، آیا این بیع لازم است؟ یک میلیون را به او بدهد. جواب: خیر این بیع متزلزل است، خیاری است. می تواند معامله را فسخ بکند. حالا طرف بگوید آقا نه ما فروختیم، گفتیم رنگ، رنگ هم یک میلیون، حالا خانه را به هم نزنیم، یک میلیون را به تو می دهم، ما به التفاوت را به تو می دهم. نمی شود. در اینجا بنایشان بر این است که اوصاف لا یتقسط الثمن علیها، خوب دقت بکنید، اوصاف مما تزید فی الثمن، اما لا یتقسط الثمن. یعنی به عبارت آخری وصف چون جدا حساب نمی شود، اثرگذار در ثمن هست. مثلاً اگر بی رنگ باشد نه میلیون، با رنگ باشد ده میلیون. اثرگذار است در ثمن. اما وقتی شما به ده میلیون معامله کردید و این وصف پیدا نشد، این منشأ نمی شود که آن ثمن متقسط بشود. تأثیر دارد اما تقسیط ندارد. اوصاف تأثیر در ثمن دارند، این بحث قانونی است در تمام دنیا جاری می شود، بحث های لطیفی است که ما می توانیم در دنیای غرب، مطرح می شود در دنیای غرب هم مطرح است.

الا وصف الصحه. خوب دقت کنید. این وصف الصحه هم که خارج شده خوب دقت بکنید، عده ای سعی کردند بگویند عقلایی است، لکن صحیحش که انشاء الله در بحث خيارات خواهد آمد، تعبدی است. الا وصف الصحه.

یعنی چه وصف الصحه؟ اگر خانه ای خرید معیوب بود، تفاوت عیب را دارد، بیع لازم است، می تواند تفاوت عیب را بگیرد و بیع را فسخ نکند. این امکان دارد بله. البته می تواند فسخ هم بکند، می تواند تفاوت را بگیرد، طرف می گوید من تفاوت را می دهم بین صحیح و معیوب، کتابی را خرید معیوب بود، تفاوتش را بدهد و بیع را لازم بکند.

خصوص وصف الصحه را علی کلام که این عقلایی است، یک شرط ضمن عقد است، یک شرط عقلایی است ارتکازی است یا این تعبد روایات است.

که انشاء الله در بحث خيارات خواهد آمد.

و اما شروط بالاتفاق شروط لا یقسط الثمن علیها. چون شروط از حقیقت معامله خارج هستند. چیزی به ازای آنها قرار داده نمی شود. التزام فی التزام، در خود اصل التزام نیست. و لذا اگر شرط کرده بود که بنویسد و نوشت، نمی گوید این معامله لازم است من یک میلیون تومان مابه التفاوت را می دهم، بلکه اگر تخلف شرط شد خيار تخلف شرط دارد. خوب دقت بکنید. یا آن عقد را نگه بدارد، یا باطل بکند، حق ندارد بگوید من نگه می دارم تو یک میلیون را بده. این فقط در خيار عیب است. نمی دانم روشن شد مطلب من؟

به او می گویند عرض کردیم در باب خيار ما فقط در خيار عيب داریم که قابل جبران است. هيچ خيار ديگري قابل جبران نيست. اين يك تعبير.

يك تعبير ديگري هم که کرارا بنده عرض کردم. خيارات تماما صناعی هستند. يا فسخ يا امضاء. تمام خيارات صناعی هستند. الا خيار العيب. يا فسخ يا امضاء يا عرش. فقط خيار ۴۴:۱۹ ثلاثی است.

س: ۴۴:۲۰

ج: اشكال ندارد. تبعض السفقه هم همین طور قبول نکردیم. روشن شد آقا؟ پس بنابراین آن بيع ما يملك و ما لا يملك يا اجماع باشد يا روايتی باشد و الا آن هم قبول نمی شود.

و به نظر ما صحيحش اين است که بر اجزاء هم تقسيط نمی شود. پس صحيح در مقام اين است که ثمن نه بر اجزاء تقسيط می شود نه بر شروط تقسيط می شود و نه بر اوصاف تقسيط می شود الا وصف الصحة. فردا تکميل کلام.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين